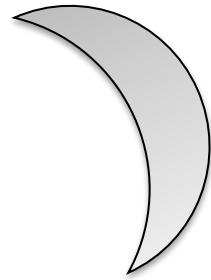


بسم الله و بذكر وليّه



تفسیر موضوعی ۱

رشته‌ی تربیت معلم قرآن کریم

دکتر احسان پوراسماعیل

Ehsanpouresmaeil.com
ehsan_pouresmaeil@yahoo.com
dr.ehsanpouresmaeil@gmail.com
<https://telegram.me/dreh-sanpouresmaeil>
[eita.com/dreh-sanpouresmaeil](https://www.facebook.com/ehsanpouresmaeil)
<https://www.facebook.com/ehsanpouresmaeil>

ویرایش اول، بهار ۱۳۹۹

حروف چینی این جزوه حاصل تلاش سرکارخانم مهدیه فیاض است.

آزمون میان ترم تا ابتدای مبحث "معرفت خدا در عالم ذر"

آشنایی با تفسیر موضوعی

معناشناسی تفسیر:

تفسیر در لغت، مصدر باب تفعیل از ماده فَسَّرَ (ف س ر) است و فسر در کتابهای لغت به معنای: (۱) بیان، (۲) ابانه، (۳) جدا کردن، (۴) پیدا و آشکار ساختن امر پوشیده، (۵) اظهار معنای معقول آنچه در تمام این معانی مشترک است همان آشکار کردن و ابراز نمودن است و اگر به معنای جدا کردن و مانند آن معنا شد نیز به همان معنا برمی گردد زیرا در جدا کردن نیز نوعی ابراز و کشف نهفته است.

واژه‌ی تفسیر در قرآن:

کلمه‌ی تفسیر در قرآن تنها یک مرتبه به کار رفته که در آن خداوند متعال بعد از بیان برخی بهانه‌ها و ایرادهای کافران در برابر پیامبر ﷺ در پاسخ به آن می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ (فرقان ۳۳) یعنی: برای تو مثلی نمی‌آورند جز آن که ما مثل حق را با تفسیر نیکو تر می‌آوریم.

معناشناسی تفسیر موضوعی:

تلاش مفسر قرآن در چهار چوب ترتیب قرآن به صورت پشت سرهم در یک سوره، یک جزء و یا از ابتدا تا انتهای قرآن تفسیر ترتیبی نام دارد؛ بنابراین اساس کار مفسر در این نوع تفسیر، موضوع خاصی در جمع بندی همه‌ی آیات قرآن در یک بحث نیست، در مقابل شیوه‌ی دیگری برای دستیابی معانی و حقیقت قرآن وجود دارد که آیات قرآن را براساس موضوعات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد. بر این اساس موضوعات مختلف در سرتاسر قرآن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرد و با تفسیر و جمع بندی مجموع این آیات رویکرد قرآن درباره‌ی آن موضوع بدست می‌آید که به آن تفسیر موضوعی می‌گوییم.

پیشینه‌ی تفسیر موضوعی:

پیشینه‌ی تفسیر موضوعی را باید در خود قرآن جستجو کرد، مثلاً در جایی که خداوند بافت قرآن را شامل آیات محکم و متشابه ترسیم می‌کند ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران ۷) یعنی: اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [=صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود]، از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

براین اساس باید آیات متشابه در یک موضوع را به آیات محکم در همان موضوع ارجاع داد که در غیر این صورت اختلاف در آیات بوجود می‌آید. به عنوان مثال: آیاتی که در موضوع شفاعت هستند برخی بطور مطلق نفی شفاعت می‌کنند؛ مانند: ﴿وَأَتَقُوا يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (البقره، ۴۸) یعنی: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند؛ و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود؛ و نه یاری خواهند شد.

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (البقره، ۱۲۳) یعنی: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند، و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود، و نه او را میانجیگری سودمند افتد، و نه یاری شوند.

برخی شفاعت را مشروط به شرایطی می‌پذیرند، مانند:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف، ۸۶) یعنی: و کسانی که به جای او می‌خوانند [می‌پرستند] اختیار شفاعت ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند.

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم، ۸۷) یعنی: [آنان] اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است.

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه، ۱۰۹) یعنی: در آن روز، شفاعت [به کسی] سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

در این موارد باید هر دو دسته آیات را در کنار یکدیگر قرار داد تا دیدگاه قرآن در موضوع شفاعت بدست آید؛ در غیر این صورت شاهد اختلاف موجود بین شیعه و وهابیت خواهیم بود که شیعه معتقد است اهل بیت علیهم‌السلام به اذن خداوند با توجه به شرایطی (مانند سبک نشمردن نماز) قادر به شفاعت امت خواهد بود اما اهل تسنن هر نوع شفاعتی را شرک می‌دانند.

ابو بصیر می‌گوید: بر ام‌حمیده، همسر امام جعفر صادق علیه‌السلام وارد شدم تا او را در شهادت امام علیه‌السلام تسلیت بگویم، او گریست و من به گریه‌ی او گریستم آن گاه فرمود: «ای ابا محمد! اگر امام صادق علیه‌السلام را به هنگام وفات می‌دیدید چیز عجیبی مشاهده می‌کردی، حضرت چشمان مبارک را گشود و فرمود: «با هر که قرابت و بستگی دارم، به نزد من گرد آورید» ما هیچ کس را فرو گزار نکرده و همگان را حاضر ساختیم، امام علیه‌السلام به آنان نگریست و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة» (محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹) یعنی: بدرستی که شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد.

گونه‌شناسی تفسیر موضوعی:

تفسیر موضوعی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

اول: این که نخست یکان یکان مسائل مطرح شده در قرآن را بیرون بیاوریم و سپس آیات مربوط به هر یک را جدا و در یک جا گرد آورده و با در نظر گرفتن مجموع آن آیات، موضوع را بررسی کنیم.

دوم: آن که مسائل را از متن قرآن و روایات دریافت کنیم؛ چرا که قرآن مدعی است پاسخگوی نیازهای روز بشر است و کتابی شفا بخش برای مومنان است ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾ (یونس، ۵۷) این شیوه‌ی دوم در فرمایش امیر المومنین علیه‌السلام در نهج البلاغه بدان اشاره شده است در جایی که می‌فرماید: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَّا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸) یعنی: این قرآن است که در اختیار شماست او را به سخن آورید؛ او خود سخن نمی‌گوید، همانا به شما خبر می‌دهم که در قرآن دانستنی‌ها برای آینده فراوان است و از گذشته نیز تجربه‌ها می‌آموزد، درمان دردهای شما همواره در آن موجود و راه به هم پیوستن گسسته‌ها در آن مشهود است؛ این سخن به ما می‌رساند که قرآن پاسخگوی تمامی نیازهای بشر برای همیشه است. در جایی دیگر امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (همو، خطبه ۱۳۳) یعنی: برخی آیات که خود به تنهایی گویا نیستند با قرار گرفتن کنار آیات متناسب و مرتبط و گویا می‌شوند و برخی بر برخی گواه خواهد بود.

مأخذشناسی تفسیر موضوعی:

اولین دسته بندی موضوعی آیات همراه با تفسیر را می‌توان در کتاب شریف بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی یافت ایشان در آغاز هر باب از ابواب متنوع حدیثی پیش از نقل احادیث براساس عنوان مطرح شده در آن باب آیات مربوط را برحسب نظم سور همراه با تفسیر انتخاب شده از معتبرترین تفاسیر معروف آورده است که دقیق‌ترین و جامع‌ترین دسته بندی آیات قرآن تا به امروز در جهان اسلام است.

سایر آثار معاصر به شرح زیر است:

۱- مفاهیم القرآن: استاد جعفر سبحانی به عربی

۲- منشور جاوید: استاد جعفر سبحانی به زبان فارسی

۳- تفسیر نمونه: استاد ناصر مکارم شیرازی

۴- تفسیر تسنیم: استاد عبدالله جوادی آملی

۵- معارف قرآنی: استاد محمد تقی مصباح یزدی

کلیات مبانی خداشناسی

تراز ارزش انسانی

ارزش هر انسان براساس آموزه‌های دین اسلام بر اساس شناخت اوست؛ به عبارت دیگر هر کس آنقدر می‌ارزد، که می‌داند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَحْسِنُهُ» (شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۴۷) یعنی: هرکس، آن اندازه است، که می‌داند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُهُ» (شهیدثانی، منیة المريد، ص ۱۱۰) یعنی: ارزش هرانسان به اندازه‌ی چیزی است که می‌داند. همه‌ی این الفاظ بیانگر یک واقعیت است و آن اینکه ارزش انسان برابر است با ارزش شناخته‌های او؛ حال سوال اینجاست که معیار ارزش شناخت‌های انسان چه چیزی می‌تواند باشد، پاسخ این است که: معیار ارزش شناخت‌های انسان نقش پدیده‌های مورد شناسایی در تکامل اوست؛ به عنوان مثال ارزش علم طب برابر است با نقش آن در زندگی انسان و همچنین است علم حساب، هندسه و سایر علوم. بنابراین علم معیار ارزش انسان است؛ امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ» (آمدی، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۸۱)

یعنی: شناخت خداوند سبحان برترین شناخت‌هاست.

انسان تا خدا را نشناسد به هر مرتبه از ادراک برسد شناخت او نسبت به هستی ناقص و ناتمام است به عبارت دیگر با شناخت آفریدگار جهان معرفت انسان به هستی کامل می‌گردد.

آن چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَمَلَتْ مَعْرِفَتُهُ» (همو، ص ۸۱)

یعنی: کسی که خدا را شناخت، شناخت او کامل است.

عربی بادیه نشین به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و از آن حضرت در خواست کرد که از شگفتی‌های دانش به او بیاموزد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: درباره‌ی رأس العلم (سر دانش) چه کرده‌ای که از شگفتی‌های آن می‌پرسی؟ مرد عرب عرض کرد: یا رسول الله «رأس العلم» چیست؟ حضرت فرمودند: رأس العلم شناخت خدا آنگونه که شایسته اوست. بنابراین انسان باید به «معرفه الله» برسد که علم او نتیجه دهد چرا که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» (همو، ص ۶۴) اگر انسان به این مهم در زندگی خود دست پیدا نکند به هیچ چیز در زندگی خود نرسیده است؛ امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌گوید: «الْهَى مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ» (محدث قمی، مفاتیح الجنان) یعنی: خدایا چه چیزی یافته آنکه تو را نیافته و چه از کف داده آن که تو را یافته است. حقیقت این است که ارزش محدود در مقایسه‌ی با ارزش نامحدود چنان ناچیز است که شایستگی نام ارزش را هم ندارد، بنابراین کسی که خداوند را نیافته است، هیچ نیافته است. بنابراین به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام همه‌ی ارزش‌های مادی و دنیوی نزد خداشناس واقعی از خاک زیر پا بی‌ارزش تر است! حضرت علیه السلام

می‌فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْبُونَهُ بَارِجِهِمْ وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّذٌ مِمَّنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٍ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَقُوَّةٍ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَشِفَاءٍ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ». (شیخ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷)

یعنی: اگر مردم ارزش واقعی شناخت خدا را بدانند به شکوفه‌های رنگین زندگی دنیا و لذت‌های دنیوی چشم نمی‌دوزند و دنیا نزد آنان از خاک زیر پایشان بی‌ارزش‌تر بود و مانند کسی در باغ‌های بهشت همراه اولیاء خدا در لذت دائمی است از نعمت معرفت خداوند عزوجل بهره‌مند و منتعم بودند؛ شناخت خدا، مونس هر تنهایی است و یار هر بی‌کسی و روشنایی هر تاریکی و نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری.

بررسی شناخت خدا از طریق حس

شناخت خداوند از طریق حواس پنجگانه به طور مستقیم و بدون واسطه ممکن نیست چرا که خداوند را نه می‌شود دید، نه می‌توان لمس کرد و نه با هیچ یک از حواس ظاهر می‌توان ادراک نمود؛ زیرا قلمروی حواس ظاهر انسان محدود است؛ نه تنها قلمروی حس انسان محدود است بلکه همه‌ی ابزارهای شناخت محدود است.

حس تنها در محدوده‌ی محسوسات یعنی اموری که قابل ادراک از طریق حواس هستند قادر به شناخت است و در خارج از این محدوده توان فعالیت ندارد؛ توضیح این که هر یک از حواس پنجگانه‌ی انسان نیز قلمروی خاصی دارد که فقط در محدوده‌ی آن می‌توانند ادراک کنند؛ چشم تنها در قلمروی خاص خود یعنی دیدن رنگ و شکل اشیاء می‌تواند شناخت حسی ایجاد کند؛ گوش تنها در قلمروی تشخیص صداها امکان شناخت حسی دارد و... هیچ‌کس از چشم خود توقع ندارد که صداها را هم، بشنود یا مزه‌ی اشیاء را تشخیص دهد و یا از گوش خود انتظار ندارد که رنگها را درک کند یا زبری و نرمی و یا طعم چیزی را احساس کند؛ بنابراین کسی که می‌گوید: من تا خدا را نبینم او را باور نمی‌کنم دقیقاً مانند کسی است که می‌گوید من تا صدا را با چشم نبینم وجود صوت را باور نمی‌کنم؛ تا مزه‌ی غذا را با گوش نچشم باور نمی‌کنم غذای خوشمزه‌ای در دنیا وجود دارد! تا چهره‌ی فلانی را نبویم یا نچشم یا لمس نکنم باور ندارم که زیباست...!

چرا خداوند نامحسوس است؟

چیزی که بوسیله‌ی حس قابل ادراک است نمی‌تواند خداوند -یعنی بی‌نیاز مطلق- باشد خدای محسوس یعنی بی‌نیاز نیازمند که این تعبیر ما را به خدای واقعی نمی‌رساند، اگر چیزی قابل ادراک با حواس پنجگانه باشد پدیده‌ای است مانند سایر پدیده‌ها و نیازمند به پدید آورنده.

یکی از مادی‌گرایان معاصر امام رضا (علیه السلام) (ماتریالیسم) ضمن مناظره‌ای با آن حضرت درباره‌ی خداوند، وقتی که امام رضا (علیه السلام) این مطلب را مطرح کرد که خداوند نه قابل ادراک با حس است، نه با هیچ چیز دیگر می‌شود او را مقایسه کرد، گفت: وقتی که خداوند قابل درک با هیچ یک از حواس نیست بنابراین او چیزی نیست! امام (علیه السلام) به او این چنین پاسخ دادند:

«لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رَبُّوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبَّنَا وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ»

یعنی: تو چون با حس نمی‌توانی او را ادراک کنی، ربوبیت او را منکر می‌شوی ولی ما به دلیل اینکه با حس نمی‌توانیم او را ادراک کنیم، یقین می‌کنیم که او پروردگار ماست و او مانند موجودات دیگر نیست.

در ادامه مرد مادی‌گرا پرسید: پس چرا حس بینایی او را درک نمی‌کند؟ امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تَدْرِكُهُمْ حَاسَةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ» (شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۳۲).

یعنی: برای اینکه تفاوت است میان او و آفریده‌های اعم از آفریده‌هایی که حس باصره آنها را درک می‌کند یا درک نمی‌کند.

به عبارت دیگر اگر خداوند با چشم یا یکی دیگر از حواس قابل ادراک باشد فرقی میان بی‌نیاز مطلق و نیازمند، و تفاوتی میان خدا و سایر پدیده‌ها نیست.

امام صادق علیه السلام در مناظره‌ای با یک طبیب هندی نظیر همین پاسخ را داده‌اند. وقتی طبیب می‌گوید: شما در زمینه‌ی وجود خدا یقین ندارید و براساس ادعا و تردید می‌گویید که خدا هست ولی من براساس یقین و اطمینان خدا را انکار می‌کنم چون حواس پنجگانه‌ام او را درک نمی‌کنند، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّهُ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إدْرَاكِ اللَّهِ أَنْكَرْتَهُ وَ أَنَا لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسِّي عَنْ إدْرَاكِ اللَّهِ تَعَالَى صَدَقْتُ بِهِ»

یعنی: تو به سبب ناتوانی حواس پنجگانه‌ات از ادراک خداوند او را انکار کرده‌ای ولی من به جهت ناتوانی حواسم از ادراک خدای تعالی وجود او را تصدیق می‌کنم، طبیب گفت: چرا؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ جَرَى فِيهِ أَثَرُ تَرْكِيبٍ لَجِسْمٍ أَوْ وَقَعَ عَلَيْهِ بَصَرٌ لِّلْوَنِ فَمَا أَدْرَكَتْهُ الْأَبْصَارُ وَ نَالَتْهُ الْحَوَاسُّ فَهُوَ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ لَا يَشْبِهُ الْخَلْقَ وَ أَنَّ هَذَا الْخَلْقَ يَنْتَقِلُ بِتَغْيِيرٍ وَ زَوَالٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَشْبَهَ التَّغْيِيرَ وَ الزَّوَالَ فَهُوَ مِثْلُهُ وَ لَيْسَ الْمَخْلُوقُ كَالْخَالِقِ وَ لَا الْمُحْدَثُ كَالْمُحْدَثِ». (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۵۴).

یعنی: زیرا هر چیزی که نشانه‌ی ترکیب در آن جریان یابد جسم است یا اگر قابل رؤیت با چشم باشد، رنگ است؛ بنابراین هر چه که دیده آن را ببیند یا حواس آن را ادراک کند خدای سبحان نیست چون امکان ندارد او مانند خلق باشد. این آفریده است که با دگرگونی و زوال از حالی به حال دیگر انتقال می‌یابد و هر چه قابل دگرگونی و زوال باشد با آفریده تفاوتی ندارد در صورتی که آفریده نمی‌تواند مانند آفریدگار و پدیده ممکن نیست مانند پدید آورنده باشد.

از جمع بندی این دو مناظره به دو نکته‌ی بسیار مهم در زمینه‌ی شناخت خداوند از طریق حس دست می‌اییم:

۱- این که چرا خداوند را از راه حس نمی‌توان شناخت؟ پاسخ این بود چون چیزی که محسوس است آفریده‌ای است مانند سایر آفریده‌ها و عقلاً هم محال است که آفریدگار هم‌چون آفریده باشد؛ بنابراین خداوند در هیچ زمان و با هیچ شرایطی قابل ادراک با حواس نیست. به همین دلیل وقتی اسماعیل بن فضل از امام صادق علیه السلام می‌پرسد که آیا خداوند را می‌شود در قیامت دید؟ امام علیه السلام با تعجب می‌فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ كَيْفِيَّةٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْكَيْفِيَّةِ». (شیخ حرعاملی، فصول المهمة، ج ۱، ص ۱۸۱). یعنی: «سبحان الله» دیده‌ها تنها چیزی را می‌توانند ببینند که دارای رنگ و کیفیت باشد و خداوند، آفریدگار رنگ‌ها و کیفیت‌هاست.

۲- اینکه احساس نکردن خداوند دلیل نبودن او نیست چرا که:

الف) تنها راه شناخت، حس نیست بلکه حس یکی از راه‌های شناخت است.

ب) بر فرض این که تنها راه شناخت حس باشد، احساس نکردن خداوند دلیل نبودن او نیست! جمله‌ی معروف «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» یعنی: نیافتن دلیل نبودن نیست حاکی از این نکته است. بنابراین نهایت چیزی که مادیان می‌توانند ادعا کنند با فرض اینکه بتوانند ثابت کنند که تنها راه شناخت حس است این است که ما نمی‌دانیم خدا وجود دارد یا نه. همان مطلبی که آگوست کنت یکی از پایه‌گذاران فلسفه‌ی حسی گفت: چون ما از آغاز و انجام جهان بی‌خبریم نمی‌توانیم وجود یک موجود سابق یا لاحقی را انکار کنیم هم‌چنان که نمی‌توانیم آن را اثبات نماییم.

مادیون در عین این که ابزار شناخت را محدود و منحصر به حس می‌دانند مدعی شناخت نامحدود هستند و از همین رو مکتب مادی‌گری از اساس دچار تناقض است چه از یک سو می‌گویند تنها راه شناخت حس است و از سوی دیگر با این ابزار که شناخت محصول آن محدود به محسوسات است می‌خواهند اثبات کنند هر چیزی را که حس ادراک نکند، وجود ندارد یعنی با ابزار محدود، نتیجه‌ی نامحدود می‌گیرند و این تناقضی بر اساس مکتب مادی‌گری است. حقیقت این است که منکران وجود خداوند در نتیجه‌ی ابتلا به موانع شناخت مطلبی به این سادگی را نمی‌توانند بفهمند یا نمی‌خواهند بفهمند که ندیدن دلیل بر نبودن نیست و ممکن است انسان چیزی را نبیند ولی آن چیزی وجود داشته باشد. اینکه ما چیزی را نمی‌بینیم و حس نمی‌کنیم نمی‌توانیم بگوییم وجود ندارد؛ چرا که هیچ‌گاه ندیدن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست. به عنوان مثال نمی‌توان چون انرژی، نیروی جاذبه، الکتریسته، غم، شادی، درد و خیلی چیزهای دیگر را نمی‌بینیم بگوییم: وجود ندارد. بنابراین

منکران خداوند همان گونه که بسیاری از اشیاء این عالم را با این که نمی بینند ولی به آن اقرار می کنند و این ندیدن شیء را دلیل نبودن آن شیء نمی دانند همین طور ناچارند به وجود خدایی که هست ولی قابل رؤیت با چشم نیست اقرار نمایند.

امام صادق علیه السلام در جواب زندیقی که برای وجود خداوند از ایشان دلیل خواست، فرمودند: «وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعًا صَنَعَهَا أَلَّا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءٍ مُشِيدٍ مَبْنِي عِلْمَتْ أَنَّ لَهُ بَانِيًا وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَّ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ» (شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۱).

یعنی: وجود مصنوعات دلالت دارد بر این که آنها سازنده ای دارند؛ مگر نمی دانی که وقتی ساختمان افراشته ای را ببینی یقین پیدا می کنی که سازنده و بانی داشته اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی.

ظرفیت بشر محدود است و برخی از منکران خداوند قدرت و امکانات محدود بشر را فراموش می کنند. انسان نمی تواند حتی برای چند لحظه به یکی از آفریده های خالق هستی مثل خورشید به طور مستقیم نگاه کند و اگر بخواهد چنین تصمیمی بگیرد چشمانش کور می شود. چگونه می توان با این چشم، قدرت دیدن خدا را پیدا کنیم؟

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يَشْبِعْهُ وَبَصْرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَةٍ لَغَطَاهُ تَرِيدٌ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَهَذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا فَهُوَ كَمَا تَقُولُ» (همان، ج ۱، ص ۹۳).

یعنی: ای پسر آدم اگر قلب تو را پرندهای بخورد سیرش نمی کند و اگر بر چشمت به اندازه ی سرسوزنی سوراخی نهند دیگر نمی بینی. تو می خواهی با این دو ملکوت آسمان ها و زمین را ببینی؟! اگر راست می گویی این خورشید است که مخلوقی از مخلوقات خداست اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی چنان است که تو می گویی!

هم چنین آن حضرت می فرمایند: «الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ وَ الْكُرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَالْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَ الْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلْيَمْلُؤُوا أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ». (همان، ج ۱، ص ۹۸)

یعنی: این خورشید یک هفتادم نور کرسی است و کرسی یک هفتادم نور عرش و عرش یک هفتادم نور حجاب و حجاب یک هفتادم نور ستر، اگر آنها راست می گویند چشم خود را به همین خورشید وقتی که در ابر نباشد بدوزند.

در نگاه قرآن کریم خداوند هست و هیچ شکی در وجود او نیست آن چنان که می فرماید:

﴿أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (ابراهیم، ۱۰): یعنی آیا در خداوند شکافنده ی آسمان ها و زمین شکی وجود دارد؟

از این تعبیر قرآن کریم مشخص می شود انکار خداوند توسط مردم در تاریخ انبیاء ادعایی گزاف و غیر قابل اثبات است و آنها که به آفریدگار جهان اعتقاد ندارند در فرهنگ قرآنی هیچ دلیل منطقی بر این عمل غلط و ناحق خود ندارند چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (النمل، ۶۴) یعنی: آیا غیر خدایی هست؟ بگو دلیل شما چیست اگر راست می گوئید؟ در جایی دیگر می فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ (المؤمنون، ۱۱۷) یعنی: کسی که غیر خدا را می خواند بر این کار غلط هیچ دلیلی ندارد، پس حسابش با خداست.

انسانی که با رعایت اصول بهداشتی از جسم سالمی بر خوردار است کسی به او اعتراض و انتقادی ندارد بلکه آن کسی که با خوردن غذای آلوده خود را بیمار ساخته باید براین عمل غیر منطقی دلیل بیاورد آیا چنین فردی هیچ دلیلی جز جهالت دارد؟

اعتقاد به خداوند مانند رعایت اصول بهداشتی است، لذا دلیل نمی خواهد اما کسی که برخلاف جریان طبیعی هستی حرکت می کند و خدای هستی را انکار می کند و با انکار خداوند سلامت خود و دیگران را به خطر می افکند چه دلیلی می تواند داشته باشد؟ بنابراین لسان آیات و روایات به گونه ای عجیب از این سبک زندگی بشر یاد می کند؛ مثلاً امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

«عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ» (سید رضی، نهج البلاغه، ص ۴۹۱).

یعنی: در شگفتی از آن که خلق خدا را می بیند ولی در خدا شک می کند.

معرفت صنع خداست

بشر بر اساس ضعف و ناداری خویش در فهم خداوند در بیشتر زمان ها برداشت درستی از خداشناسی ندارد و در فهم خود به بیراهه رفته است؛ عده ای رو به پرستش جانوران داشته اند، برخی متوجه اجرام آسمانی شده و ماه و خورشید را پرستیده اند، گروهی به پدیده های آفرینش نظیر: کوه و دریا رو آورده و آنها را معبود خویش ساخته اند و بیش از همه بویژه در عصر کنونی بت های ذهنی مطابق سلیقه ی فرد در ذهن او شکل گرفته و جایگزین خدا پرستی شده است. این همه در حالی است که خدای متعال بندگان را رها نساخته و با معرفی خویش، حجت را بر همگان تمام کرده است تا جایی که امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ وَ فَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ» (شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۹)

یعنی: شکر خدای را که حمد را به بندگان الهام کرد و آنها را بر شناخت ربوبیتش مفلح ساخت.

و در جایی دیگر می فرمایند:

«لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ لَجَازَ أَنْ يَتَوَهَّمُوا مُدَبِّرِينَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَإِذَا جَازَ ذَلِكَ لَمْ يَهْتَدُوا إِلَى الصَّانِعِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ كَانَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ إِنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ يَطِيعُ غَيْرَ الَّذِي أَمَرَهُ فَلَا يَكُونُونَ عَلَى حَقِيقَةٍ مِنْ صَانِعِهِمْ وَ خَالِقِهِمْ» (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۲)

اگر اقرار و معرفت به خداوند مقرر نمی گشت امکان داشت که خدایان زیادی در ذهن انسان ها متوهم گردد، اگر چنین می شد کسی به سوی صانع واقعی خویش راه نمی یافت و هریک از مردم این نگرانی را داشت که ممکن است کسی را عبادت کند و دستورش را اطاعت نماید که خالق او نباشد پس خالق و صانع حقیقی گم می شد.

بنابراین معرفت الله فعل خداست و در زمره ی هیچ قسم از اقسام دانش های بشری قرار نمی گیرد. محال است که انسان با قوا و امکانات و معلوماتی که دارد بتواند خدا را بشناسد. امام سجاد علیه السلام در مناجات العارفين می فرماید:

«وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ، إِلَّا بِالْعِزِّ عَنْ مَعْرِفَتِكَ». (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۵۰)

یعنی: خدایا تو هیچ راهی به سوی معرفت برای خلق نگشوده ای مگر اینکه از معرفت تو عاجزند.

امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه این طور با خدای خود نجوا می کند که:

«كَيْفَ يَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ» (فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۴۸۸)

یعنی: چگونه به تو استدلال جوید کسی که در وجود خود فقیر نیازمند توست.

شواهد کلام وحی مبنی بر صنع الله بودن معرفت

آن چنان که اشاره شد مخلوقات در معرفت الله هیچ قدرت شناختی ندارند و از طرفی هیچ وظیفه ای ندارند بلکه تنها تکلیفی که بر آنها بار می شود این است که بعد از معرفی خداوند تسلیم او شوند. این خداست که هرکس را بخواهد هدایت می کند. آیات زیر به این حقیقت اشاره دارد:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» یعنی: همانا هدایت برماست (اللیل، ۱۲).

«إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى» یعنی: هدایتی که از سوی خداوند باشد هدایت واقعی است (الأنعام، ۷۱، البقره، ۱۲۰).

«إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ» یعنی: هدایت، هدایت خداست (آل عمران، ۷۳).

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یعنی: تو هر که را بخواهی هدایت نمی کنی بلکه خداست که هرکس را که بخواهد هدایت می کند. (قصص، ۵۶).

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یعنی: هدایت آنها به دست تو نیست بلکه خداوند هرکس را بخواهد هدایت می‌کند. (البقره، ۲۷۲).

شواهد روایی صنع الله بودن معرفت

«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ (شیخ کلینی، الکافی ج ۱، ص ۸۶).

از امیرالمومنین امام علی (ع) پرسیده شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود: به معرفی خودش او را شناختم.

در جایی دیگر امیر المومنین (ع) می‌فرماید:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» یعنی: خدا را به خود خدا بشناسید (همان، ج ۱، ص ۸۵).

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ». (همان، ج ۱، ص ۱۶۳).

یعنی: راوی می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدند: معرفت خدا کار چه کسی است؟ حضرت فرمود: کار خداست نه بندگان.

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُفُّوا الْمَعْرِفَةَ» (همان، ج ۱، ص ۱۶۳).

یعنی: راوی می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: آیا در مردم ابزاری نهاده شده که به وسیله‌ی آن به معرفت برسند؟ فرمود: نه، عرض کردم آیا

به کسب معرفت تکلیف دارند؟ حضرت فرمود: نه، برخداست که بیان کند. خداوند هیچ کس را جز به مقدار طاقت تکلیف نمی‌کند.

«لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا». (همان، ج ۱، ص ۱۶۴).

یعنی: امام صادق (ع) می‌فرماید: شناخت خدا بر عهده‌ی انسان‌ها نیست؛ بر خداست معرفی خود و بر انسان‌هاست پذیرش او بعد از تعریف.

در جایی دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید:

«لَمْ يَكْلَفِ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِلَيْهَا سَبِيلًا» (برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۸).

یعنی: خداوند انسان‌ها را بر معرفت خویش ملکف نساخته است و راهی هم برای معرفت در انسان‌ها قرار نداده است.

در ادعیه‌ی وارده از سوی معصومان (ع) نیز این مطلب با صراحت آمده است مثلاً در دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم:

«الْهِيَ بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ» (سیدبن طاووس، ج ۱، ص ۶۷).

یعنی: خداوند! تو را به خودت شناختم تو مرا به سوی خود راهنمایی کردی و دعوت نمودی اگر این کار را نمی‌کردی تو را نمی‌شناختم.

همچنین در دعای صباح می‌خوانیم:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» (علامجلسی، بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹).

یعنی: ای کسی که خودش من را به خودش هدایت نمود.

باید توجه داشته باشیم این نوع معرفت، وجدانی است یعنی دو شاخصه‌ی مهم دارد: اول اینکه چگونگی ندارد و دوم اینکه شخصی است و

هرکس باید خود آن را بجشد.

باید به این نکته توجه داشت اگر از راهی که خداوند تعیین کرده نرویم، سر از بیراهه در می‌آوریم و لاجرم گمراه خواهیم شد آن‌چنان که امام

صادق (ع) می‌فرماید: چگونه خدا را یگانه می‌داند آنکه می‌پندارد او را بغیر خودش می‌تواند بشناسد؛ به یقین خداوند را شناخته کسی که او را

به خودش شناخته باشد، پس آنکه خدا را به غیر خداوند شناخته در حقیقت او خدا را نشناخته بلکه غیر خدا را شناخته است.

(میان ترم)

معرفت خدا در عالم در

مقدمه

قرآن کریم کتاب هدایت بشری است که به وقایع مهم در زندگی انسان در آیات مختلف اشاره دارد؛ آن چه به ما رسیده است اگر در کنار تفسیر معلمان واقعی قرآن یعنی: اهل بیت (علیهم السلام) قرار گیرد، می تواند نیازهای ما را برآورده سازد و ما را به برداشت صحیحی از وحی برساند، در غیر این صورت اگر با پیش فرض یا تصورات ذهنی خود به سراغ آیات قرآن برویم منجر به مخالفت و گاهی ردّ حقایق قرآن می شود. براساس آیات و روایات رسیده از معصومان (علیهم السلام) قبل از ورود به این دنیا انسان ها در عالمی که به نام ذر و یا میثاق نامیده شده است حضور داشته، در عوالم ذر چندین مرحله از فرزندان آدم امتحان به عمل آمده است.

محکم ترین دلیل قرآنی ما آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره ی مبارکه ی اعراف است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؛ وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ یعنی: به یاد آور هنگامی که پروردگارت از پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری گواهی می دهیم تا اینکه در روز رستاخیز (نتوانید بهانه آورده) بگویید: ما از این غافل بودیم یا بگویید: پدران ما قبل از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم. آیا ما را بخاطر آنچه اهل باطل انجام داده اند به هلاکت می رسانی و این چنین آیات را شرح می دهیم شاید به سوی حق باز گردن.

نکات مهم آیه ی میثاق

۱- از آیه استفاده می شود که خداوند متعال شناختی درباره ی خود به همه ی انسان ها ارائه کرده است؛ به طوری که همه ی آنان به ربوبیت او شهادت داده اند.

۲- این شناخت به منزله ی اتمام حجت است تا کسی در قیامت شرایط خانوادگی و محیط زیست را بهانه نکند.

۳- از این آیه می توان این استفاده را کرد که دنیا خانه ی گرفتاری انسان است که دو عامل گرفتاری دنیا بر مبنای این آیات، غفلت ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ و دوم تبعیت از والدین مشرک است ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ اما در عالم ذر این دو زمینه برای روح انسان که در قالب جسدی خاص شکل گرفته است، وجود ندارد.

۴- خداوند متعال در ظرف دنیا به سه صورت انسان ها را دعوت به توحید کرده است:

۱- نقلی: آنچه که قرآن و پیامبران و اهل بیت (علیهم السلام) برای ما بیان کرده اند.

۲- عقلی: انسان با بررسی پدیده های مختلف در آفرینش پی به وجود خالق قادر می برد که سازنده ی هستی است.

۳- فطری: موهبتی که خداوند در عالم ذر به انسان می بخشد و معرفت خدا را در قلب او به امانت می سپارد. ویژگی معرفت فطری نسبت به دو مورد قبلی این است که خداوند از انسان، یک اقرار گرفته است؛ دو: انسان با خدای خویش پیمان بسته است؛ که بر این دو، دلیلی است که انسان در قیامت عذری نخواهد داشت.

پاسخ به اشکالات آیه ی میثاق

به نظر می رسد دلیل نپذیرش عالم ذر توسط برخی از دانشمندان عدم توانایی علمی در جمع میان مفاد آیه و روایات عالم ذر است در حالی که با تشکیل خانواده ی حدیث به عنایت امام زمان (علیه السلام) که تالی کتاب الله و ترجمان وحی هستند، می توان به اشکالات عالم ذر پاسخ داد.

اشکال اول: این اشکال به سبب اختلافی که میان آیه و روایات عالم ذر وجود دارد در ذهن برخی از تفسیر نویسان شکل گرفته است و آن اینکه قرآن کریم فرموده است: فرزندان حضرت آدم (بنی آدم) در این صورت این ادعا که خداوند خود را به همه‌ی انسان‌ها در موقف میثاق معرفی کرده است، رد می‌شود.

پاسخ: مراد از بنی آدم در این آیه، نوع بشر است نه فقط فرزندان حضرت آدم علیه السلام. در فرهنگ سخن در میان مردم این سبک بیان به راحتی ملاحظه می‌شود؛ آن‌چنان‌که امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَلَدِ آدَمَ» یعنی: مردن برای فرزند آدم نوشته شد. (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶) آیا از این روایت فرهنگ عمومی مردم این را برداشت می‌کند که مرگ فقط مخصوص بنی آدم است و حضرت آدم علیه السلام را در بر نمی‌گیرد؟

بنابراین آیه در صدد جدا سازی حضرت آدم علیه السلام از فرزندان خود نمی‌باشد چرا که به یقین حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفته است.

اشکال دوم: ظاهر آیه دلالت دارد که بهانه‌ی تبعیت از شرک پدران برای همه‌ی افراد بشر است در حالی که همه‌ی پدران بنی آدم مشرک نبودند.

پاسخ: در پاسخ به این اشکال می‌گوییم با توجه به مشرک نبودن همه‌ی پدران معلوم می‌شود که نفی بهانه‌ی شرک پدران در آیه‌ی میثاق منحصر در کسانی است که چنین بهانه‌ای را مطرح می‌کنند بنابراین کسانی که دارای پدران موحدی هستند خود به خود از شمول آیه خارج می‌شوند پس خطاب آیه به بنی آدم از این جهت است که بیشتر آنها به تبعیت از پدران خود شرک می‌ورزند نه اینکه آیه همه را مشرک قلمداد کند؛ چنان‌چه حداقل در مورد فرزندان انبیاء و امامان بر این باوریم که پدران مشرکی نداشته‌اند آن‌چنان‌که در زیارت وارث خطاب به امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا» (شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۴) یعنی: شهادت می‌دهم که شما نوری بودید در صلب‌های بلند و ارحام پاک که پلیدی‌های جاهلیت شما را آلوده نکرده است.

اشکال سوم: سید مرتضی بر این آیه چنین اشکال گرفته است که پیمان گرفتن در عالم ذر چه سودی برای انسانی دارد که قرار است در دنیا پیمان خود را براساس روایات فراموش کند؟ (نک: سید مرتضی، الامالی، ج ۱، ص ۲۱).

پاسخ: سخن سید مرتضی براساس روایتی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«فَتَبَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ سَيِّئُ كَرُونَهُ» (علامه مجلسی بحارالانوار ج ۵ ص ۲۳۷).

یعنی: پس معرفت خداوند در انسان‌ها ثابت شده و موقف و محل دریافت معرفت از یاد آنها رفت و بعداً متذکر آن خواهند شد.

اگر چه انسان پیمان خود را فراموش کرده است اما با یادآوری کردن کسی که مورد وثوق اوست همان اثری را که خود او آن را به یاد داشته باشد، خواهد داشت که این شخص مورد وثوق پیامبران و امامان هستند که به دلالت آنان به معرفت الله می‌رسیم.

مهم این است که انسان بداند چنین پیمانی با خدای خویش بسته است و این دانستن می‌تواند با به خاطر داشتن خود او یا با یادآوری کسی که بهتر از او می‌داند حاصل شود و حجت تمام گردد در این جا یادآور می‌شویم که یکی از فلسفه‌های نبوت و امامت پیوند انسان با جهان غیب و متافیزیک است که چون انسان در این حوزه امکان بررسی ندارد نیازمند فرستاده‌ی خداست تا حقایق را به او بازگو کند.

پاسخ دیگر ما این است که به انسان گفته می‌شود: نه ماه در رحم مادر به شکل جنینی رشد کردی و مانند یک موجود زنده حرکت کرده‌ای و تغذیه داشته‌ای و ... اگر انسان بگوید چون من هیچ اتفاقی از قبل از تولد خود به خاطر ندارم می‌توانیم بگوییم انسان هرگز دوران جنینی را طی نکرده است؟ بنابراین خداوند با فراموشاندن معرفت فطری، حجت خود را اقامه کرده تا بشریت پیامبر و امام واقعی را بشناسد و از مسیر او به معرفت الله دست یازد. به همین جهت در زیارت جامعه‌ی کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام می‌گوییم: «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ» امتحان ما در همه‌ی زمانها به ویژه عصر حاضر، رجوع به حجت خدا در همه‌ی شئون زندگی است؛ بعضی از انسان‌ها به اهل بیت علیهم السلام ابراز علاقه می‌کنند اما معارف دینی خود را از مکتب حضرات آل الله اخذ نمی‌کنند و از امتحان رجوع به اهل بیت علیهم السلام سر بلند بیرون نمی‌آیند؛ ما انسان‌ها

در یادآوری اتفاق‌های مهم هریک به جنبه‌ای از آن اتفاق اشاره می‌کنیم و چه بسا در بسیاری از موارد بعضی از موضوعات مهم از قلم بیافتد و یا آن‌چنان که بشر امتحان خود را پس داده در موضوعی که کاملاً به یاد دارد خود را به فراموشی بزند؛ مانند: فراموشی غدیر بعد از شهادت پیامبر ﷺ به همین جهت خداوند پیامبران و امامان را به سوی انسان‌ها ارسال کرد تا از آن‌چه در عوالم پیشین رخ داده است به اندازه‌ی درک آنان بیان کند که این بیان به شکل کامل و دقیق است.

اشکال چهارم: اقرار در عالم ذر شکل تمثیلی داشت؛ برخی از مفسران این نظر را مطرح کرده‌اند مثلاً زمخشری می‌گوید: «مِنْ ظُهُورِهِمْ» بدل از بنی آدم است؛ بدل جزء از کل و معنای گرفتن فرزندان از پشت آنها خارج کردن نسل، بعد از نسل آنان از پشت ایشان و گواه گرفتن آنها بر خویش می‌باشد و «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» از باب تمثیل و تخیل است و معنای آن این است که خداوند دلایلی بر پروردگاری و یگانگی خود در آنها قرار داد و عقل‌ها و چشم‌های آنها بر آن شهادت داد و این شهادت را وسیله‌ای برای جداسازی گمراهی و هدایت قرار داد گویا خداوند آنها را برخودشان گواه گرفت و به اقرار آورد و به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و گویا آنها جواب دادند: آری، تو پروردگار ما هستی و بر خود گواهی و به یگانگی تو اقرار می‌کنیم. (همو، الکشاف، ج ۲، ص ۱۲۹).

در تفسیر نمونه آمده منظور از این عالم و این پیمان، همان عالم استعدادها و پیمان فطرت و تکوین و آفرینش است؛ همه‌ی افراد بشر دارای روح توحیدند و سوالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است؛ این‌گونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه کم نیست؛ مثلاً می‌گوییم رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون یا می‌گوییم: چشمان به هم ریخته او می‌گوید، دیشب به خواب نرفته است. در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه‌ی زبان حال در بعضی آیات آمده است مانند: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» یعنی: خداوند به آسمان و زمین فرمود با میل یا از روی اجبار بیایید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما با کمال شوق و میل می‌شتابیم. (فصلت، ۱۱) (نک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۷۰۷).

پاسخ: حمل الفاظ آیات قرآن بر تمثیل نیازمند قرینه است و در اینجا قرینه‌ای وجود ندارد ضمن اینکه امکان حمل بر تمثیل مجوز آن نمی‌شود که چنین حملی صورت گیرد مگر اینکه مانعی وجود داشته باشد که نتوانیم الفاظ را بر حقیقت حمل کنیم؛ بنابراین ظواهر الفاظ آیه حجت است و حمل بر حقیقت می‌شود و به عبارت دیگر ذریه‌ی حضرت آدم ﷺ در برابر خطاب خداوند که از آنها اقرار گرفت حقیقتاً به زبان معمولی به ربوبیت او شهادت دادند.

کسانی که الفاظ آیه را حمل بر تمثیل کرده‌اند اینگونه آن را تبیین کرده‌اند که گویا از آنها سوال شد که آیا من پروردگار شما نیستم و گویا همگان جواب دادند: آری، اما معلوم است که با این گویا گفتن حجت تمام نمی‌شود و اساساً چنین تبیین‌هایی اتقان علمی ندارد و دلیلی هم از سوی عقل یا نقل آن را همراهی نمی‌کند.

البته صاحب تفسیر کشاف علاوه بر بحث تمثیل به مسئله‌ی تخیل هم پرداخته است که الفاظ آیات قرآن حمل بر خیال پردازی شود اما امکان ندارد قرآن که یک کتاب محکم آسمانی است و از هر گونه هزل و شعر خیال پردازی به دور می‌باشد به کارهای خیالی و شاعرانه بپردازد چه اینکه خود می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (یس، ۶۹) یعنی: ما به شعر نیاموختیم و شایسته‌ی او نیست (که شاعر) باشد این کتاب آسمانی جز اندرز و قرآن روشن نمی‌باشد.

همان‌گونه که نقل شد: تفسیر نمونه، گرفتن پیمان از ذریه‌ی آدم ﷺ را به هنگام خروج فرزندان حضرت آدم ﷺ به صورت نطفه معرفی کرده است در حالی که نطفه به هنگام خروج از پشت پدر و قرار گرفتن در رحم مادر قابلیت پیمان دادن را ندارد و روح به نطفه تعلق نمی‌گیرد. به این نکته نیز باید توجه داشت ریز بودن انسانها در عالم ذر به معنای نطفه بودن آنها نمی‌باشد بنابراین چنین برداشتی حتی اساس علمی نداشته و کمترین سازشی هم با الفاظ قرآن ندارد.

کلمه‌ی «اذ» که در اول آیه آمده است چنان که همه‌ی مفسران به آن اشاره کرده‌اند به معنای تحقق عمل در گذشته است در حالی که خروج نطفه مربوط به گذشته نیست و ادامه خواهد داشت.

اشکال پنجم: در برخی روایات آمده است که عده‌ای در پاسخ به «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» از روی تقيه «بلی» گفته‌اند و حقیقتاً نپذیرفتند و این با آیه هماهنگ نیست، زیرا آیه می‌گوید: همه پذیرفتند پس مراد از تقيه و نفاق این است که خداوند می‌دانست که آنها پس از سپردن پیمان آن را در عالم دنیا رد می‌کنند و چون آنجا نشئه‌ی شهود است و نمی‌شود ببینند و انکار کند مثل اینکه انسان در هنگام خطر خدا را می‌بیند و انکار نمی‌کند، اینها هم آنجا انکار و معصیت نمی‌کنند.

پاسخ: در پاسخ به این اشکال می‌گوییم هماهنگ نبودن روایات تقيه در عالم ذر با آیه‌ی «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» پذیرفته نیست زیرا آیه بیانگر پاسخ (آری) آنهاست اما اینکه (آری) آنها از روی حقیقت بود یا تقيه کردند آیه از آن ساکت است و روایات ما را از تقيه عده‌ای از آنها آگاه کرده است، بنابراین از این جهت در میان آیه و روایت تقيه عدم هماهنگی وجود ندارد.

اشکال ششم: یکی از محققان معاصر ذیل آیه (الأعراف، ۱۷۲) می‌گوید: در برخی روایات آمده است که عده‌ای در پاسخ به «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» از روی تقيه (بلی) گفتند در حقیقتاً نپذیرفتند و این با آیه هماهنگ نیست زیرا آیه می‌گوید: همه پذیرفتند پس مراد از تقيه و نفاق این است که خداوند می‌دانست که آنها پس از سپردن پیمان آن را در عالم دنیا رد می‌کنند چون آنجا نشئه‌ی شهود است و نمی‌شود ببینند و انکار کند مثل اینکه انسان در هنگام خطر خدا را می‌بیند و انکار نمی‌کند اینها هم آنجا و معصیت نمی‌کند.

پاسخ: این توجیه و تفسیر برای تقيه که خداوند می‌دانست آنها در دنیا پیمان خود را رد می‌کنند زیرا نمی‌شود در آن عالم حق را ببینند و آن را نپذیرند خلاف ظاهر روایات بوده و هیچ دلیل عقلی و نقلی هم آن را تأیید نمی‌کند؛ زیرا کسی که حقیقتی را با صداقت بپذیرد اما در آینده آن را رد کند سازشی با معنای تقيه و نفاق ندارد. حقیقت تقيه و نفاق این است که مخالفت قلب و زبان در یک زمان انجام گیرد و گرنه اگر قلب و زبان هماهنگ باشد تقيه معنا ندارد. اینکه کسی ایمان آورد و سپس از ایمان خود منصرف شود ارتداد است نه تقيه و نفاق.

اما دلیلی که بر این توجیه بیان کرده است که نمی‌شود انسان شاهد حقیقت باشد اما آن را رد کند هم پذیرفته نیست زیرا چه بسیار که انسان با وجود یقین به چیزی از روی سرکشی آن را نمی‌پذیرد همانگونه که قرآن کریم در مورد فرعون می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (النمل، ۱۴) یعنی: آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آنها یقین داشتند در روز غدیر خم صدها هزار نفر از کسانی که به خداوند و رسولش مسلمان شده بودند با چشم خود پیامبر ﷺ را دیدند و از زبان او مسئله جانشینی امیرالمومنین ﷺ را شنیدند و با حضرت بیعت کردند اما بعد از شهادت پیامبر ﷺ مرتد شدند یعنی در غدیر به پیامبر ﷺ «بلی» گفتند، اما در دل آن را انکار کردند.

اما مثالی که آورده شده که انسان به هنگام خطر خدا را احساس می‌کند و هرگز او را رد نمی‌کند مقایسه‌ی درستی با پذیرش ربوبیت خداوند در عالم ذر نیست؛ زیرا وجود خطر آن هم خطر مرگ می‌تواند انسان را متوجه نجات دهنده‌ی خود یعنی خداوند کند اما اگر خطری نباشد چنین توجه و پذیرشی قطعی نیست و حقایق آشکار را به راحتی انکار می‌کند چه اینکه مردم انبیاء را با معجزات روشن و صریحی که داشتند نپذیرفتند و این همان انکار حقایقی است که در قرآن به آن اشاره شده است.

در پایان بحث اشکالات به عالم ذر حدیث صحیح امام صادق ﷺ را می‌آوریم که در این بحث امام ﷺ با صراحت می‌فرمایند: اگر معرفت عالم ذر نبود هیچ کس راهی برای شناخت خدا نمی‌داشت. حضرت می‌فرمایند:

یعنی: معرفت پایدار ماند و محل پیمان سپاری را فراموش کردند به زودی آن را به یاد می‌آورند و اگر این معرفت نمی‌بود کسی نمی‌دانست آفریننده و روزی دهنده‌ی او کیست پس بعضی از آنها در عالم ذر به زبان اقرار کردند و با قلب خود ایمان نیاوردند. پس خداوند فرمود: پس ایمان نمی‌آورند به آنچه از گذشته آن را تکذیب کردند. «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» (یونس، ۷۴).^۱

^۱ - کارکلاسی: سایر اشکالات عالم ذر را بیان و پاسخ دهید.

آیات دیگر ناظر به بحث میثاق:

۱- ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ (یونس، ۷۴) یعنی: به چیزی که از پیش آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ هِيَ أَظَلَّةٌ فَأَرْسَلَ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ ثُمَّ بَعَثَهُ فِي الْخَلْقِ الْآخَرَ فَأَمَنَ بِهِ مَنْ كَانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأُظْلَةِ وَ جَحَدَهُ مَنْ جَحَدَ بِهِ يَوْمَئِذٍ فَقَالَ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» (عیاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۱۲۶)

یعنی: خداوند فرستادگان خود را به سوی خلق ارسال کرد در حالی که در پشت مردان و رحم زنان بودند، پس کسی که در آن هنگام تصدیق کرد پس از آن هم تصدیق نمود و کسی که در آن هنگام تکذیب کرد بعد از آن هم تکذیب نمود.

۲- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (التغابن، ۲) یعنی: او کسی است که شما را آفرید، گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن هستند.

«سَأَلْتُ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِيْمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كُفْرَهُمْ بِتَرْكِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ هُمْ ذُرِّيٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام» (حلی، مختصر البصائر، ص ۴۱۳).

یعنی: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه سوال شد؛ فرمود: خداوند ایمان و کفر آنها را به ولایت ما شناخت روزی که در صلب حضرت آدم علیه السلام از آنها پیمان گرفته شد در حالی که ذره بودند.

۳- ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ (النجم، ۵۶) یعنی: (پیامبر) بیم دهنده‌ای از بیم دهنندگان پیشین است.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ فَأَقَامَهُمْ صَفُوفًا قَدَامَهُ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله فَأَمَنَ بِهِ قَوْمٌ وَ أَنْكَرَهُ قَوْمٌ فَقَالَ اللَّهُ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى يَعْنِي بِهِ مُحَمَّدًا صَ حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ» (قمی، التفسیر، ج ۲، ص ۳۴۰)

یعنی: امام صادق علیه السلام در توضیح آیه می‌فرمایند: خداوند خلق را آفرید در حالی که در سایه بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سوی آنها فرستاد و بعضی از آنها به او ایمان آورده و برخی به او کفر ورزیدند، آنگاه او را در آفرینش دیگری برانگیخت پس ایمان آورد به او کسی که در (سایه‌ی عالم ذر) به او ایمان آورده بود و او را انکار کرد کسی که در آن روز او را انکار کرده بود.

و در حدیث دیگری فرمود: مراد از بیم دهنده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آنگاه که آنها را که در عالم ذر بوده‌اند به سوی خدا دعوت کرد.

۴- ﴿وَنَقَلَبُ أَفْتِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ (الأنعام، ۱۱۰) یعنی: و ما دلها و چشم‌های آنان را واژگون می‌کنیم و (ایمان نمی‌آوردند) همان گونه که در بار اول به آن ایمان نیاوردند.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ وَ نَقَلَبُ أَفْتِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ يَقُولُ وَ نَنَكِسُ قُلُوبَهُمْ فَيَكُونُ أَسْفَلَ قُلُوبِهِمْ أَعْلَاهَا وَ نَعْمِي أَبْصَارَهُمْ فَلَا يُبْصِرُونَ الْهُدَى كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ يَعْنِي فِي الذَّرِّ وَ الْمِيثَاقِ» (همان، ج ۱، ص ۲۱۳).

یعنی: امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: قلبهای آنها را واژگون می‌کنیم پس پایین آنها بالای آنها می‌گردد و چشمان آنها کور می‌شود و هدایت را نمی‌بینند همان گونه که بار اول ایمان نیاورد یعنی در عالم ذر و میثاق.

۵- ﴿الَّذِينَ يُوَفُّونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (الرعد، ۲۰) یعنی: کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَعْلَقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ اللَّهُ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَ اقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي - وَ هِيَ تَجْرِي فِي كُلِّ رَحِمٍ وَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَا عَاهَدَهُمْ عَلَيْهِ - وَ مَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمِيثَاقِ فِي الذَّرِّ - مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْأُئِمَّةِ علیهم السلام بَعْدَهُ - وَ هُوَ قَوْلُهُ «الَّذِينَ يُوَفُّونَ بِعَهْدِ اللَّهِ - وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ الْآيَةَ»

یعنی: محمد بن فضیل از امام کاظم یا امام رضا علیه السلام نقل می‌کند فرمود: رحم آل محمد علیهم السلام به عرش آویزان است و می‌گوید: خدایا پیوند داشته باش با کسی که با من پیوند دارد و پیوند را قطع کن با کسی که پیوند خود را با من قطع کرده است و آن در هر رحمی وجود دارد و این آیه درباره‌ی آل محمد علیهم السلام و کسانی که بر آن پیمان بستند و آنهایی که در عالم ذر بر ولایت امیرالمومنین علیه السلام و پس از او بر ولایت ائمه علیهم السلام از آنها پیمان گرفته شد و این همان سخن خداوند است که فرمود: کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

۶- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ﴾ (الحج، ۵). یعنی: ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید ما شما را از خاک آفریدیم، آنگاه از نطفه سپس از خون بسته شده و پس از آن از مضغه (چیزی نظیر گوشت جویده شده) که برخی دارای خلقت و شکل است و برخی اینگونه نیست.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ فَقَالَ الْمَخْلُقَةُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ ثُمَّ أَجْرَاهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَسْأَلُوا عَنِ الْمِيثَاقِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ فَهُمْ كُلُّ نَسَمَةٍ لَمْ يَخْلُقْهُمُ اللَّهُ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام حِينَ خُلِقَ الذَّرُّ وَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ هُمُ النُّطْفُ مِنَ الْعَزْلِ وَ السَّقَطُ قَبْلَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ وَ الْحَيَاةُ وَ الْبَقَاءُ» (شیخ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۲).

یعنی: سلام بن المستنیر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره‌ی این سخن خدا «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» سؤال کردم ایشان فرمود: «مُخَلَّقَةٍ» همان ذرات ریز هستند که خداوند آنها را در صلب حضرت آدم علیه السلام آفرید و از آنها پیمان گرفت و سپس در پشت مردان و رحم‌های بانوان جاری ساخت و همان‌هایی هستند که بدنیا می‌آیند تا از پیمانی که بستند، سوال شود اما «غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» هر جنبنده‌ای است که وقتی خداوند ذر را آفرید و از آنها پیمان گرفت آنان را در پشت حضرت آدم علیه السلام قرار نداد و آنها همان نطفه‌هایی هستند که عزل شده و یا قبل از آنکه روح در آن دمیده شود و حیات و بقا پیدا کنند، سقط می‌شوند.

۷- ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (الروم، ۳۰). یعنی: سرشت الهی که خداوند انسان‌ها را براساس آن آفرید. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ «۲» وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ. (همان، ج ۲، ص ۱۲)

یعنی: عبدالله بن سنان می‌گوید: درباره‌ی این سخن خداوند از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که این فطرت چیست؟ حضرت فرمود: اسلام است خداوند وقتی از آنها پیمان گرفت آنان را بر توحید آفرید و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و در جمع آنها مؤمن و کافر وجود داشت.

۸- ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (الواقعه، ۱۰ و ۱۱) یعنی: سبقت گیرندگان مقدم هستند، آنها مقربان هستند. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَجَّلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ قَالَ نَطَقَ اللَّهُ بِهِذَا يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقِ فِي الْمِيثَاقِ وَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفِي عَامٍ فَقُلْتُ فَسَرَّ لِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ وَ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا فَقَالَ ادْخُلُوهَا فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام وَ تَسَعَةً مِنَ الْأَئِمَّةِ إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ ثُمَّ أَتَبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ فَهُمْ وَ اللَّهُ السَّابِقُونَ» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۱)

یعنی: داوود بن کثیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم مرا از این سخن خداوند «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» آگاه کن؛ امام علیه السلام فرمود: خداوند این سخن را روزی که خلق را در عالم میثاق آفرید و دو هزار سال پیش از آنکه آنها را بیافریند (در عالم ارواح) بیان کرد. عرض کردم برابرم توضیح دهید حضرت فرمود: خدای عزوجل وقتی می‌خواست خلق را بیافریند آنها را از خاک آفرید و آتشی برافروخت آنگاه فرمود: وارد آن شوید اولین کسی که وارد آتش شد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و حسن و حسین و نه امام دیگر علیهم السلام یکی پس از دیگری بودند؛ سپس شیعیان آنها به دنبالشان تبعیت کردند به خدا قسم آنها هم «السَّابِقُونَ» هستند.

۹- «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (البقره، ۱۳۸) یعنی: رنگ خدایی (بپذیرید) و چه کسی که رنگی بهتر از رنگ خدا دارد. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ صِبْغَةُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ» (تفسیر فرات کوفی، ص ۶۲)

یعنی: امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه فرمود: مراد از رنگ خدا رنگ مؤمنین به ولایت در عالم میثاق است.

۱۰- «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (الأنعام، ۱۵۸). یعنی: ایمان آوردن کسی که از قبل ایمان نیاورده است سودی ندارد.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قَالَ الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً قَالَ لَا يَنْفَعُ إِيْمَانُهَا لِأَنَّهَا سَلِبَتْ» (استرآبادی، تأویل آیات الظاهره، ص ۱۷۴).

یعنی: هشام بن حکم می‌گوید: امام صادق علیه السلام در باره‌ی این سخن خدای عزوجل فرمود: «مِنْ قَبْلُ» یعنی در عالم میثاق «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» یعنی: اقرار به انبیاء و جانشینان آن به ویژه امیرالمومنین علی علیه السلام و ایمان آنها سودی ندارد، زیرا از آنها سلب می‌گردد.

در زمینه‌ی فطری بودن معرفت خداوند روایات فراوانی نقل شده است که از جمله آن روایات عالم ذر است که در این قسمت ما تنها به برخی از آنها اشاره کردیم.

علت فراموشی معرفت فطری

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: در میثاق مردم بالعیان خداوند را مشاهده کردند بعد از آن خداوند این معاینه را فراموشاند و اقرار به خدا را در دل‌هایشان باقی گذاشت و اگر این معاینه و اقرار نبود کسی آفریننده و روزی رسان خویش را نمی‌شناخت. این مطلب در این آیه گزارش شده است: «وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (الزخرف، ۸۷) یعنی: اگر از آنها بپرسید چه کسی آنان را آفریده است خواهند گفت: الله. (همان، ج ۵ ص ۲۲۳)

اما اینجا پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که اگر ما خدا را در عوالم پیشین یافته‌ایم پس چرا اکنون هیچ اطلاعی از چگونگی این معارفه در خاطر نداریم؟

پاسخ اول: انسان پرنده‌ای در قفس بدن

ما در دنیا اسیر عناصر مادی این عالم هستیم و در کالبد بدن محدود و محصوریم، این تن ما حجابی است که ما را از دریافت بسیاری از حقایق باز می‌دارد. برای روشن شدن این ادعا به خواب خود دقت کنید: هنگام خواب که کمی روح از بدن ما رها می‌شود چقدر از محدودیتش کاسته می‌گردد؛ در مقابل چه بسیار بر قدرتش افزوده می‌شود تا جایی که مثلاً می‌تواند بسیاری از فضاها را در اندک زمانی درنوردد، اما همین روح وقتی به قفس بدن باز می‌گردد همان موجود ضعیف و ناتوانی است که با نسیمی تب می‌کند و با دانه‌ی دل درد می‌گیرد اینجاست که به این حقیقت پی می‌بریم که «النَّاسُ نِيَامٌ، فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰) یعنی: انسان‌ها خوابند آن هنگام که بمیرند، بیدار می‌شوند.

پاسخ دوم: اختیار انسان

درست است که خدای متعال معرفت خویش را در دل‌ها مستقر کرد و با فطرت الهی همگان را مفلطور کرد و آنها را به دنیا تعلق داد اما با فراموشاندن فطرت زمینه را برای اختیار آزادانه‌ی انسان در راه تسلیم و شکر یا انکار و کفر هموار ساخت.

اگر معرفت فطری در دنیا فراموش نمی‌شد تحت تاثیر نیروی پرجاذبه و مستمر یاد خدا انسانها هیچ توجهی به زندگی روزمره‌ی خود نداشتند و چرخه‌ی زندگی جسمانی آنها با خلل جدی مواجه می‌شد از سوی دیگر مسئله‌ی ابتلا و امتحان

الهی که از سنت های تخلف ناپذیر خداست بی معنا بود در نتیجه افضلیت و برتری انسان ها نسبت به یکدیگر مشخص نمی شد؛ این همه در حالی است که اگر خداوند می خواست همه را در صراط مستقیم قرار می داد اما خداوند اراده کرد هیچ گونه جبری متوجه انسان قرار نگیرد و خود او با اختیار کامل مراتب بالای بندگی را طی کند ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (السجده، ۱۳) یعنی: اگر می خواستیم همه را به راه راست در می آوردیم ولی این سخن تخلف ناپذیر من است که جهنم از عاصیان جنی و انسی پر شود.

پاسخ سوم: معرفت فطری قابل تکرار است

اشاره کردیم خداوند قبل از این دنیا در نشئه ای دیگر خود را به ما نمایاند و ما او را وجدان کردیم ولی به دلایل مختلف از جمله تعلق یافتن به این دنیا هیچ صورت ذهنی و ادراکی از آن عوالم پیشین نداریم اما این امر بدان معنا نیست که راه دستیابی و تکرار آن معرفت بر روی آدمی مسدود باشد پس راه دریافت معرفت فطری و وجدان خدای واقعی در این دنیا امکان پذیر است چنانکه وقتی از امیرالمومنین علی علیه السلام می پرسند: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ آیا خدایت را دیده ای؟ می فرماید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» خدایی که نبینم عبادت نمی کنم. (شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۱۷).

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرُونَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بصيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ فَأَحْدَثَ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهِ كُفْرٍ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَا بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَا بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشْبِهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ» (شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۱۷)

یعنی: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم مرا خبرده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟ فرمود: آری و پیش از روز قیامت نیز او را دیده اند. عرض کردم در چه زمانی؟ فرمود: در هنگامی که به آنان فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» آیا من پروردگار شما نیستم؟ «قَالُوا بَلَى» گفتند: آری تو پروردگار مایی، پس حضرت ساعتی ساکت شدند، بعد از آن فرمودند: و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند. آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی؟! ابو بصیر می گوید که به آن حضرت عرض کردم: فدای تو گردم، پس من این کلام را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه! زیرا که تو هر گاه این سخن را نقل کنی، منکری که جاهل به معنای آنچه ما می گوییم باشد، آن را انکار کرده و گمان کند که این تشبیه و کفر است. البته دیدن به دل مانند دیدن به چشم نیست، خدا برتر است از آنچه فرقه مشبیه و ملحدان او را وصف می کنند.

بر اساس این روایت نتیجه می گیریم: مراد از دیدار یافتن خدای واقعی و برانگیخته شدن معرفت فطری است که بواسطه ی عواملی این فطرت محجوب می شود.

عوامل فطرت پوش (موانع فطرت)

نور فطرت در وجود همه ی انسانها به لطف خداوند قرار دارد و غیرقابل تبدیل و تغییر است ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ اما اگر انسان به سخن سفیران آسمانی انبیاء و امامان توجه نکند و تحت تاثیر القائنات شیطانی یا والدین بد و یا محیط نامناسب قرار بگیرد از دریافت نور فطرت محروم خواهد شد بنابراین گناه و معصیت مانع اصلی در مقابل تابش نور معرفت است. در حدیث آمده است: «و آنها که خود را به شهوات دنیا پیوند داده اند قلبشان از من محجوب می ماند». در مناظره ی امام رضا علیه السلام با یکی از متکفران مادی در پاسخ به این سوال او که اگر خدا هست چرا پوشیده مانده است. حضرت فرمودند: حجاب از خلق است به خاطر زیادی گناهانشان در دعای ابو حمزه ثمالی در ماه مبارک رمضان می خوانیم: «وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنْكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» (شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۳) یعنی: هر که بخواهد به سوی تو آید راهش نزدیک است همانا تو از خلقت پوشیده نیستی بلکه این اعمال خلق توست که تو را از آنها پنهان داشته است.

راههای یادآوری خدای فطری

براساس آیات قرآن وظیفه‌ی اصلی انبیاء در معرفت خداوند تذکر و ابلاغ است: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ (الغاشیه، ۲۱)، ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى، سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى﴾ (الأعلى، ۹، ۱۰) ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى﴾ (طه، ۲، ۳) ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (ص، ۸۷) ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ (المدثر، ۳۱). بنابراین وظیفه‌ی انبیاء و امامان یادآوری فطرت الهی است که مورد نسیان و غفلت قرار گرفته است؛ آن چنان که در خطبه‌ی اول نهج البلاغه از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شده است:

«پس خداوند پیامبرانش را در میان آنها مبعوث کرد و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان باز پس گرفته و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ نمودن، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهان شده در عقل‌ها را آشکار سازند».

حال سوال اینجاست که پیامبران با توجه به اینکه قرار است هماهنگ با معرفت فطری عالم ذر متناسب با ظرفیت انسان‌ها وجدان‌های غافل از یاد خدا را بیدار کنند از چه روشهایی استفاده کرده‌اند تا فطرت انسانی شکوفا شود؟

راههای شکوفایی معرفت فطری:

۱- نفس آدمی

شگفت‌آورترین و آشکارترین نشانه‌ی یادآوری خداوند خودشناسی است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» (مصابح الشریعة، ص ۱۳) و در جایی دیگر فرمود: «أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ» (فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰) در قرآن کریم نیز به بصیرت در نفس تأکید شده است ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (الذاریات، ۲۱) یعنی: آیا در نفستان به دیدهی بصیرت نمی‌نگرید؟ هنگامی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیده شد «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟» راه شناخت خدا چیست؟ فرمود: معرفت النفس (ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۴).

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؟!»

یعنی: در شگفتم از کسی که خود را نمی‌شناسد چگونه می‌تواند خدا را بشناسد (آمدی، تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۳) قرآن کریم، دو راه شناخت آفاقی و انفسی را برای ما معرفی می‌کند: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ (فصلت، ۵۳). با وجود سودمند بودن هر دو شناخت امیرالمومنین (علیه السلام) معرفت نفس را سودمندترین بین دو معرفت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «الْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ» (همان، ص ۲۳۲).

راز خودشناسی در این است که هر کس به خودش نزدیک‌تر است و با اندک توجهی به مصنوع بودن خود می‌رسد و به آفریدگار خویش اعتراف می‌کند و می‌یابد که محرکی دارد که او را زیر و رو می‌کند؛ می‌یابد که اگر توجه خداوند به او قطع شود نمی‌تواند ادامه‌ی حیات دهد؛ می‌یابد که فقیر محض است در قبال غنای محض و اگر عنایت او در لحظه لحظه‌ی زندگی نباشد او نمی‌تواند به مسیر زندگی ادامه دهد.

این همه به شرطی اتفاق می‌افتد که انسان خود را فراموش نکند که در صورت خود فراموشی بدترین زیان‌ها نصیب انسان می‌شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (الحشر، ۱۹) یعنی: مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، پس خدا هم آنها را به خودشان فراموشاند؛ آنها فاسقان هستند.

خداوند معرفت واقعی خویش را برقلب همه‌ی انسان‌ها در طول زندگی می‌تاباند و نفس انسان حامل ودیعه‌ی گرانبهای معرفت فطری است که اگر با نظر انصاف به خود بنگرد حجاب‌های گوناگون از او زدوده شده و لوح جاننش پاک می‌گردد و خداوند را در خویشتن خویش می‌یابد بدون اینکه از این معرفت پاک وجدانی تصویری داشته باشد تا بتواند آن را به زبان بیاورد و یا حتی با سایر ابزارها به مخاطب انتقال دهد زیرا خداوند شناخته شده‌ای است که چگونگی ندارد؛ شناخته شده‌ای است که قابل دسترسی با حواس پنجگانه ی بشری نیست، شناخته شده‌ای است که معرفتش بدون کیفیت است و شناخته شده‌ای است که همه در او حیران هستند «يَتَّالَهُ إِلَهٌ» (شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۳۱).

جلوه‌های فقر بشری

الف) وجدان خداوند در بلایا

انسان هنگامی که پا به عرصه‌ی هستی می‌گذارد دارای مجموعه‌ای از توانمندی‌ها و استعدادهایی است که با خود همراه دارد که هم‌چون گنجینه‌ای در وجود او دفن است این توانایی‌ها با آمدن او به سرای خاکی و با تعلق او به دنیا مورد غفلت قرار می‌گیرد. یکی از وظایف پیامبران و امامان الهی تذکر به انسان برای بیداری او از خواب غفلت است که بسیاری از انسانها به سبب وابستگی شدید به دنیا با این تذکرات به معروف فطری خود رهنمون نمی‌شوند و چون انسان براساس حب ذات خود را دوست دارد بلاها و امتحانات خداوند یکی از بهترین اسباب رهایی از وابستگی‌هاست؛ مثلاً کسی که بیماری صعب‌العلاجی (سختی) پیدا می‌کند حاضر است برای نجات خود از همه‌ی ثروت و دارایی‌اش بگذرد تا بهبود کامل یابد وقتی وابستگی‌های فریبنده‌ی دنیا قطع شد و انسان دستش از همه جا کوتاه گردید به فقر ذاتی خود پی می‌برد و از روی اضطراب به خدای متعال رو می‌آورد چرا که با تمام وجود او را وجدان می‌کند و از او کمک می‌خواهد.

مردی از امیرالمومنین (علیه السلام) در تفسیر واژه‌ی «الله» سوال کرد؛ حضرت فرمودند: «اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَّكِلُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَا سِوَاهُ» (همان) یعنی: خداوند کسی است که به هنگام نیازها و سختی‌ها هر آفریننده‌ای وقتی امیدش از غیر او قطع شد و دستش از علل طبیعی کوتاه گردید به او پناهنده می‌شود.

چون انسان هنگام بلا و ناچاری در شرایطی است که از محسوسات کنده می‌شود، در موقعیتی قرار می‌گیرد که ارتباط او با منبع قدرت به شکل پنهانی برقرار می‌گردد اما این ارتباط به وسیله‌ی حواس ظاهری نیست بلکه با قلب است؛ بنابراین از این دریافت وجدانی خود هیچ صورت ادراکی و حسی ندارد و حتی از این یافتن خود نمی‌تواند به دیگران توضیح دهد در این حالت او خدا را با تمام وجود یافته است و چون ابزار این یافتن قلب اوست لذا به وله می‌افتد یعنی در خداوند حیرت می‌کند این حیرت بدان معناست که نه می‌تواند بگوید خدا نیست (حد تعطیل) و نه می‌تواند بگوید خدا چیست (حد تشبیه) آن چنان که اهل بیت (علیهم السلام) به ما فرموده‌اند خداوند را از حد تعطیل و تشبیه خارج کنید.

در کتاب آسمانی قرآن در آیات بسیاری مسئله‌ی بلا به عنوان یکی از بهترین راههای معرفت خداوند معرفی شده است؛ به عنوان مثال: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (العنکبوت، ۶۵) یعنی: هنگامی که در کشتی می‌شوند و بلایی به آنها روی می‌آورد از عمق جان و خالصانه الله را می‌خوانند ولی آنگاه که آنها را به ساحل نجات رساندیم دگر بار مشرک می‌شوند.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، مرا به شناسایی خدا راهنمایی کن و بگو وجودش چگونه است؟ زیرا اهل جدل و شک اندازان پیش من شبهات زیادی در این باره می‌گویند و من سرگردان شده‌ام! حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا آیا سوار کشتی شده‌ای؟ گفت: آری، حضرت فرمود: آیا شده که کشتی شما در گرداب‌ها از پای درآید و هیچ کس و یا کشتی نباشد تا شما را نجات دهد؟ پاسخ داد: آری، حضرت فرمود: در آن صورت وقتی که دستت از همه جا کوتاه و امیدت از هر جا قطع شد از که امید خلاصی داشته‌ای؟ و آیا شده که قلبت به سوی کسی رفته و از وی امید نجات از هلاکت را داشته باشی؟ پاسخ داد: آری، امام علی (علیه السلام) فرمود: «فَذَلِكِ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ» (شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۳۱) یعنی: این همان خداست.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾ (الأسراء، ۶۷) یعنی: و چون در دریا به شما خوف و خطری رسد در آن حال به جز خدا همه‌ی آنها را که به خدایی می‌خوانید از یاد شما بروند و آنگاه که خدا شما را به ساحل سلامت رسانید باز از خدا روی می‌گردانید و انسان بسیار کفر کیش و ناسپاس است.

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ﴾ (النحل، ۵۳) یعنی: و هر نعمتی که دارید از جانب خداوند است و نیز هم‌چون ضرر و آسیبی به شما برسد به سوی او زاری و استغاثه می‌کنید.

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضَرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسَىٰ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾ (الزمر، ۸) یعنی: و چون انسان را آسیب و زبانی برسد پروردگار خود را در حال بازگشت به سوی او می‌خواند سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کند آن چه را که بخاطر آن در گذشته خدا را می‌خواند فراموش می‌کند و (دوباره) برای او شریکانی قرار می‌دهد تا (مردم را از راه او گمراه سازد بگو به کفر خویش اندک مدتی برخوردار باش که حتما از اهل آتش خواهی بود).

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (یونس، ۱۲) یعنی: و چون انسان را آسیب رسد ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می خواند و چون گرفتاری اش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسیده نخوانده است؛ این گونه برای اسراف کاران آن چه انجام می دادند زینت داده شده است.

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يَشْرِكُونَ﴾ (الروم، ۳۳) یعنی: و مردم (عادتشان این است) هرگاه رنج سختی به آنها رسد در آن حال خدای خود را به دعا می خوانند و پس از آنکه خداوند به آنها رحمت خود را چشاند آنگاه باز گروهی از آنها به خدای خود مشرک می شوند.

در داستان زندگی انبیاء چه در زندگی خصوصی شان و چه در مواجهه با دشمن به نمونه هایی از وجدان خدا در بلایا نیز پی می بریم به عنوان مثال فرعون، طاغوت خون آشام عصر حضرت موسی (علیه السلام) که ادعای خنده دار ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ را سر داده بود با همه ی تکبر خودش وقتی در چنگ دریا خود را گرفتار دید فریاد زد: ﴿قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (یونس، ۹۰).

پس در نتیجه ما نیز به زندگی خود توجه کنیم و بلاها و ناملایمات و اتفاق های ناگوار حیات خود را به عنوان پلی برای معرفت الله بشناسیم چرا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا...﴾ (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳) یعنی: هرگاه خداوند بنده ای را محبوب شمارد او را در بلا غوطه ور می کند و در جایی دیگر می فرماید: خدای بزرگ با بلا بنده مومن خویش را مورد عنایت قرار می دهد. (همان، ۲۳۶).

شاید اینک برای برخی این سوال پیش بیاید که چرا خداوند در شادی خودش را به ما معرفی نمی کند؟ دلیل این روی داد این است که ما انسانها در راحتی و شادی کمتر به یاد خدا هستیم و به قدری وابسته به زر و زیور دنیا هستیم که گاه پرچم استغنا در برابر خداوند به اهتزاز در می آوریم ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ (العلق، عو ۷) همانند فرعون که با تمام نیازهای خود ادعا الوهیت کرد اما همین انسان وقتی تیر بلا و مصیبت او را نشانه می گیرد از خواب غفلت بیدار می شود.

ب) وهمدان فقر ذاتی

با وجود همه ی توانمندی های بشر، انسان موجودی فقیر در برابر خداست و اگر یک لحظه و کمتر از آنی توجه خداوند از زندگی او برداشته شود انسان موجودی ضعیف و ناچیز است؛ چنانچه فرمود: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد ضعف و بیچارگی بشر می فرماید: «مِسْكِينُ ابْنُ آدَمَ مَكْنُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تَوَلَّمَهُ الْبَقَّةُ وَ تَقَتَّلَهُ الشَّرْقَةُ وَ تَنَتَّنَهُ الْعَرَقَةُ» (سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۲۱) یعنی: محتاج و درمانده فرزند آدم! عجلش پنهان، بیماری و دردهایش پوشیده (همواره در معرض پیشامد و بیماری های ناگوار است عملش نگه داری می شود) در نامه ی اعمالش ثبت گردیده و اگر خودش هم فراموش کند از او فراموش ننماید؛ پشه، او را دردناک می سازد و گلوگیری آب یا غذایی او را می کشد و عرق او را متعفن و بدبو می سازد.

و در جایی دیگر امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرِ؟! أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ» (همان، حکمت ۴۵۴) یعنی: فرزند آدم را با فخر فروشی چه کار؟ او که ابتدایش نطفه ای بدبو و انتهایش مرداری گندیده است، نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفن می نماید.

پس در بعد جسمی، انسان از همان ابتدا موجودی ضعیف است که کم کم مراحل رشد را می پیماید اما با انواع بیماری ها توانش کاهش می یابد و جسمش فرتوت می گردد تا جایی که هم چون کودکی نمی تواند پشه ای را از خود دور کند و در انتها هم مقهور مرگ می شود؛ در بعد روحی نیز هر لحظه انسان با انواع دگرگون ها مواجه می شود غم ها، غصه ها، مرض ها، اضطراب ها، نادانی ها و... نه می تواند به شادمانی اش دلبنندد چون با خبر کوچکی به اضطراب می افتد؛ نه می تواند به دانایی اش تکیه کند چون با حادثه ای ممکن است از بین برود و نه می تواند به دارایی اش بنازد که با جرقه ای بر باد می رود...

ما انسان ها فقیر به ذات هستیم چیزهای بسیاری را دارا هستیم اما به هیچ یک نمی توانیم اعتماد کنیم چون هر لحظه ممکن است از ما ستانده شود پس ما هر چه داریم به تملیک خداست و از خود چیزی نداریم؛ این جاست که قرآن می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (الفاطر، ۱۵) یعنی: ای مردم شما همگی فقیر به سوی خدا هستید و خداست که غنی و ستوده است و یا این آیه که می فرماید: ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ (محمد ﷺ، ۳۸) و یا تعبیر ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ یعنی: خداوندی که به قدری از غنا پر است که نیاز همه به سوی اوست و نیاز در او راه

ندارد. پس کسی که خود را غرق در نیاز ببیند و به فقر و ضعف خود در طول زندگی پی ببرد به خالق می‌رسد که همه‌ی غنا و مالکیت از اوست، پس همه‌ی کمالات انسان از خداست نه اینکه انسان، خداست.

انسان مؤمن بعد از شناخت فقر خود و این که آن قدر ناتوان است که حتی نمی‌تواند نعمتهایی که خدا به او ارزانی داشته را بشمارد خود را رهین و بدهکار همیشگی خداوند می‌داند و در مقابل او سر سپاس و تعظیم فرود می‌آورد و با تمام وجود می‌گوید: «يَا مُغْنِي الْبَائِسِ الْفَقِيرِ» (شیخ طوسی، مصباح‌المتجهد، ج ۱، ص ۳۲۸).

بنابراین فقیرما، آینه‌ی غنای خداست و این که خداوند گاهی همه یا برخی از دارایی‌های ما را می‌گیرد به خاطر این است که به یاد داشته باشیم همه‌ی کمالات از آن اوست و انسان چیزی جز فقر و سر تا پا نیازمندی در مقابل خدای خود ندارد؛ این جا انسان شرم سار می‌شود از کسانی که سخنان کفرآمیز بر زبان می‌آورند و با همه‌ی ضعف و کاستی بشر ندای «انا الحق» از حلقوم آنها صادر می‌شود در حالی که انسان موجودی است فقیر و بلاستقلال از خود هیچ ندارد ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران، ۲۶).

فقر و نیاز یکی از صفات مهم انسان است که گاه فراموش می‌شود ولی انسان عارف هرچه کامل‌تر شود خود را محتاج‌تر می‌بیند و هرچه بزرگ‌تر شود خود را کوچک‌تر می‌داند؛ بنابراین درجات تعالی مقام آدمی به مقدار نیازی است که درخود احساس می‌کند به همین جهت در میان پیامبران و امامان اوج نیاز و فقر در دعاها و مناجات‌هایشان دیده می‌شود؛ مثلاً در دعای نافله بعد از نماز عصر به ما دستور داده شده است بخوانیم: «عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَاضِعٌ فَقِيرٌ، بَائِسٌ مُسْكِنٌ مُسْتَكِينٌ مُسْتَجِيرٌ، لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا». (محدث قمی، مفاتیح الجنان) یا مثلاً به حضرت عیسی علیه السلام گفته شد چگونه صبح را به سر آوردی فرمود: «أَصْبَحْتُ وَ رَبِّي (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) مِنْ فَوْقِي، وَ النَّارُ أَمَامِي، وَ الْمَوْتُ فِي طَلْبِي، لَا أَمْلِكُ مَا أَرْجُو، وَ لَا أُطِيقُ دَفْعَ مَا أَكْرَهُ، فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنْ» (شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۴۰) یعنی: صبح کردم در حالی که خدای تبارک و تعالی بالای سرم، آتش در مقابلم، مرگ در جستجویم، مالک آن چه بخواهم، نیستم و قدرت بر دفع آن چه نمی‌پسندم، ندارم، پس چه فقیری فقیرتر از من.

اگر این احساس نیاز در بنده‌ای بوجود آید و از اعماق جان پی ببرد که غیر از خداوند کسی برای او فایده ندارد به مقام قرب خداوند رسیده است و این همان وجدان ناداری است که بی نیازی در نیاز و دارایی در ناداری است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان می‌بالد و می‌فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي» (شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۱۱) و امام سجاد علیه السلام از خدا می‌طلبد «وَ زِدْنِي إِلَيْكَ فَاقَةً وَ فَقْرًا» (صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، ص ۲۲۸) یعنی: خدایا برفقر و نیازم به درگاهت بیفز.

در زیارتی از ناحیه‌ی مقدس امام زمان علیه السلام می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْغَنَىَّ مِنْ اسْتَعْنَى بِكَ وَ افْتَقَرَ إِلَيْكَ وَ الْفَقِيرُ مِنْ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۶). یعنی: خدایا غنی کسی است که به تو استغنا جوید و فقیر تو باشد؛ فقیر واقعی هم کسی است که تو را رها و از خلق تو بی نیازی جوید پس درود بفرست بر محمد و آل محمد و من را به وسیله‌ی خودت از خلقت بی‌نیاز ساز و آن گونه ساز که دستم را جزء به سوی تو دراز نکنم.

جدای از اینکه وجدان فقر و نیازمندی در برابر خداوند زندگی انسان را متحول می‌کند و از او انسانی خوش اخلاق و دارای فضائل اخلاقی می‌سازد در ادب بندگی و در خواست از خداوند هم او را تربیت می‌کند و این گونه نمی‌شود که اگر لختی به واجبات اهمیت بیشتری داد و از محرمات دوری کرد و به مستحبات پرداخت و... در خود احساس غرور کند بلکه آن چنان که در ادب بندگی اهل بیت علیهم السلام شاهد هستیم.

بندگی واقعی در اوج وجدان فقر ذاتی در انسان شکل می‌گیرد؛ آنچنان که امام سجاد علیه السلام در صحیفه‌ی سجادیه (دعای ۴۷) می‌فرماید: «وَ سَأَلْتُكَ مَسْئَلَةَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ... وَ أَنَابَعْدَ أَقْلِ الْأَقْلَيْنِ، وَ أَذِلَّ الْأَذَلِّينِ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا» یعنی: خدایا از تودرخواست می‌کنم، درخواست بنده‌ی کوچک و درمانده و نیازمند و فقیر و ترسان و پناه آورنده... منی که کمترین کمتران و ناتوان ترین ناتوان‌ها و مثل ذره بلکه کمتر از آنم.

وابستگی‌ها و تعلقات فریبنده‌ی دنیا، مانع بزرگ وجدان فقر است و تا انسان از آنها رها نشود به این وجدان نخواهد رسید، پس لازم است ساعت‌ها بنشینیم و شخصیت خود را باز خوانی کنیم تا بباییم چه قید و بندهای دنیوی ما را به خود زنجیر کرده است: ثروت، مقام، علم، شهرت، شهوت و...

همه و همه انسان را به خودکفایی کاذب می‌رساند و از وجدان فقر او را باز می‌دارد اما اگر انسان خود را از همه‌ی تعلقات رها کند به فضل خدا به همه چیز می‌رسد. این است که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور، ۳۲) یعنی: اگر فقیر باشند خداوند با فضل خویش آنها را بی نیاز خواهد ساخت و او گشایش دهنده‌ی داناست.

ج) وجدان تمول

همه‌ی ما به روشنی روح و جسم خود را در حالت تغییر و تبدیل می‌بینیم: مراحل مختلف طفولیت، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهولت یکی از مواردی است که می‌توان پی به وجود خدایی برد که تغییر دهنده است. کافی است کمی به شکل ظاهری، جسم فرسوده، قوای جسمانی و رنگ موهای خود در گذر زمان دقت کنیم از سویی دیگر بدن حالات مختلفی را تجربه می‌کند. بیماری و سلامت، علی رغم تلاش بشر برای اینکه می‌خواهد همیشه صحیح و سالم باشد اما همه‌ی ما تجربه‌ی بیماری و شفاء را داریم که این نشان می‌دهد کسی غیر از خود ما در زندگی ما مؤثر است.

خواب و بیداری دو حالتی است که باز هم هرگز در اختیار ما نیست، کسی نمی‌تواند همیشه لحظه‌ی به خواب رفتن و یا لحظه‌ی بیداری خود را مدیریت کند. چه بسیار زمانهایی که خواسته‌ایم از فرط خستگی بخوابیم اما خوابمان نبرده و چه بسیار زمانهایی که اراده کرده‌ایم ساعت‌هایی بخوابیم اما با کوچک‌ترین صدایی از خواب برخاسته‌ایم.

نکته: در متون دینی، خواب برادر مرگ و بیداری مانند معاد توصیف شده است از آنجایی که هیچ کدام در اختیار انسان نیست؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرد می‌میرید همانطور که به خواب می‌روید و برانگیخته می‌شوید همانگونه که بیدار می‌گردید (میرزا حسین نوری، دارالسلام، ج ۱، ص ۲۴).

روحیه‌ها و اخلاق‌های انسان هم هیچ‌گاه ثابت نیست از علم به جهل، از شادی به غصه از قوت به ضعف از امنیت به ترس و بالعکس از حالتی به حالت دیگر می‌افتد اما اگر همین انسان به حالت درونی خویش توجه ویژه‌ای کند خواهد یافت که پیوسته زیر و رو می‌شود و هرگز نمی‌تواند به وضع موجود خود دل ببندد. این عدم پایداری در تحولات انسانی حاکی از آن است که حالات ما به اراده‌ی خودمان شکل نمی‌گیرد و تغییر و تحول ما در دست دیگری است.

حتی در میان اهل علم و دانشمندان دیده شده مدتها به یک مطلب علمی فکر می‌کنند و سال‌ها وقت خود را برای حل مسئله‌ای صرف می‌کنند اما بعد از گذشت سالها ناگهان جرقه‌ای در ذهن آنها زده می‌شود که این از الطاف خداوند است.

د) وجدان طور مصنوعیت

ما مصنوع خداوند هستیم و تا اینجا یافتیم که زیر و رو کننده‌ای داریم که ما را از حالی به حال دیگر تغییر می‌دهد اگر بتوانیم به وجدان مخلوقیت و مصنوعیت خود برسیم می‌یابیم که قدرت مدیریت امور مختلف را نداریم. به عبارت دیگر آن‌چه تا اینجا گفتیم در وجدان طور مصنوعیت در هم تنیده می‌شود.

انسان بسیاری از حالات را نمی‌خواهد ولی نمی‌تواند شرایط را تغییر دهد چون مصنوع است؛ بسیاری از رخدادها را می‌خواهد ولی نمی‌تواند بدان دست یابد، چون مصنوع است، این را همه ما یافته‌ایم که اگر همه چیز در دست ما بود و همه‌ی شرایط بر وفق مرادمان بود هیچ وقت غم و غصه سراغ ما را نمی‌گرفت. گاهی هیچ تصمیمی برای انجام کاری نداریم و هیچ مقدمه‌ای را فراهم نساخته‌ایم ولی مشکلات آن‌چنان از سر راه کنار می‌رود که کار به راحتی انجام می‌شود و گاهی بالعکس. بنابراین امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ» (سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۴۲) یعنی: خداوند را از بهم خوردن اراده‌ها و باز شدن گره‌ها شناختم.

به دلیل همین تحولات و تطورات و تبدیلات مختلف در انسان است که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (الذاریات، ۲۱) یعنی: و آیا در نفستان به دیده بصیرت نمی‌نگرید.

اگر این اتفاق برای ما رقم بخورد می‌یابیم که خداوند است که ﴿هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي﴾ (النجم، ۴۳)، ﴿وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا﴾ (النجم، ۴۴)، ﴿عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ (النساء، ۱۱۳)، ﴿وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (الشعراء، ۸۰).

«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا الدَّلِيلُ عَلَى إِثْبَاتِ الصَّانِعِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ تَحْوِيلُ الْحَالِ وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ وَ نَقْضُ الْهَيْمَةِ» (شعیری، جامع الأخبار، ص ۶). هنگامی که از امیرالمومنین عليه السلام پرسیده شد: چه دلیلی برای اثبات آفریدگار وجود دارد حضرت فرمود: سه دلیل وجود دارد یک دگرگونی در حال دو ضعف شدید ارکان بدن سه برهم خوردن اراده

نتیجه‌ی معرفت فطری

۱- اخلاق مداری

اهل معرفت آن چنان پیوند محکم با خدای خویش بر سر بندگی دارند که در تمام شئون زندگی خود رضای خداوند را بر همه چیز ترجیح می‌دهند به همین جهت اخلاق مدار هستند.

۲- انقطاع از غیر خدا

عبودیت باعث می‌شود انسان از محاسبه‌ی الله جدا شود آن چنان که امام باقر عليه السلام می‌فرمایند: (قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ - حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي. فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ.) (تفسیر منسوب به امام عسکری عليه السلام، ص ۳۲۸) یعنی: بنده، بنده واقعی نیست مگر این که از همه‌ی مردم به سوی خدا منقطع گردد در این هنگام است که خداوند می‌فرماید این بنده‌ی خالص من است و به لطف و کرمش او را قبول می‌کند.

از ما خواسته شده که از خدا بخواهیم حجاب‌های فطرت به کنار رفته و قلب‌هایمان برای خداوند خالی گردد آن چنان که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ» (سیدبن طاووس، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۷) یعنی: خدایا بالاترین مرتبه‌ی انقطاع به خود را به من عنایت فرما و دیده‌های دل ما را با روشنائی نظر آن، به سوی خودت نورانی کن.

۳- لقاء الله

در مرگ که همه‌ی انسان‌ها از نشئه‌ای به نشئه‌ای دیگر منتقل می‌شوند، انسان‌ها بیدار می‌شوند به لقاء الله می‌رسند اما عارف واقعی قبل از مرگ طعم شیرین لقاء الله را می‌چشد. ﴿يَدِيرُ الْأَمْرَ يَفْصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ (رعد، ۲) یعنی: خداوند کارها را تدبیر می‌کند و آیاتش را روشن و مفصل می‌نماید تا شاید شما به لقاء پروردگارتان یقین حاصل کنید.

ویژگی‌های خداشناسی فطری:

از آنچه آموختیم به این نتیجه می‌رسیم:

- ۱- خداشناسی فطری و عقلی و استدلالی نیست، زیرا معرفت از نوع قلبی و وجدانی است، مانند: کسی که تشنگی را با تمام وجود وجدان می‌کند.
- ۲- مستلزم عمل صالح و تهذیب نفس است؛ بنابراین وجدان خداوند با گناه سازگاری ندارد، البته ممکن است به صورت غیر اختیاری و در بلایا برای انسان رخ دهد اما باید دانست معرفت وجدانی با معصیت سازگاری ندارد.
- ۳- شخصی و غیر قابل انتقال است، یعنی هرکسی باید خود آن را دریافت کند و صورت ذهنی ندارد و از راه تعلیم و تعلم قابل انتقال نیست.
- ۴- موهبتی و صنع خداست یعنی اکتسابی نیست و کسی نمی‌تواند با طی کردن مراحل خاصی بدان برسد و یا نیازمند فراگیری درس و مقدمات استدلالی و منطقی باشد.
- ۵- یقین آور است به این معنی که با توجه به اینکه مواجهه‌ی مستقیم و رو در رو رخ می‌دهد هیچ جای شک و تردیدی نیست.
- ۶- شناخت وجدانی در همه‌ی افراد به طور یکسان و هماهنگ عمل می‌کند و هیچ اختلافی در برداشت‌ها نیست اگر چه ممکن است درجات متفاوتی باهم داشته باشد. (مانند وجدان تشنگی)

امید آن که به لطف امام زمان عليه السلام همه‌ی ما به معرفت الله دست یابیم.